

خلیج فارس پهلو به پهلو سرزمین پارس دارد، سرزمینی که نام از اقوام دیرینه‌ای می‌گیرد که دورانی پرافتخار از تاریخ ما را به نام خود رقم زده‌اند و نام‌آوران و فرمانروایان بعد نیز هرگاه خواسته‌اند تفاخری کنند دنبالهٔ نسبشان را به آنان کشانده‌اند و از این رو این دریا و این سرزمین بخشی از هویت ما شده‌اند. شاید هیچ دریای دیگری، از قدیمی‌ترین زمان‌های تاریخی تاکنون، تا این حد توجه اقوام و ملل جهان را به خود جلب نکرده و کمتر دریایی، این همه وقایع و حوادث شگرف را بر صحنه خود آزموده است.

کیست که نداند که این خلیج با آب‌های نیلگونش تاریخی به قدمت زمین‌ها و آسمان‌ها دارد. در این باره مدارک فراوانند و در اینجا تنها به بخشی از آنها اشاره می‌شود: نقل قول بابلی‌ها از هزاره‌های پیش از میلاد دربارهٔ دریانوردانی که در آب‌های آن کشتی رانده‌اند و از این طریق به دادوستد با هند پرداخته‌اند^۱ یا شرح مهارت‌ها و دلاوری‌های دریامردان ایرانی که در این خطه بوده‌اند و بارها بر قلم هرودوت و دیگر

* متن سخنرانی نگارنده در همایش خلیج فارس است که در ۸۶/۲/۱۱ اجرا شد و در مجموعه مقالات خلیج فارس، فرهنگ و تمدن، به کوشش دکتر محمد باقر وثوقی چاپ گردید.

** استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی - دانشگاه تهران.

۱. دایرةالمعارف مصاحب، ج اول، ص ۹۱۱ و ۹۱۲، محمد سعیدی، «خلیج فارس در روزگار باستان»، مجموعه مقالات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵-۶.

مورخان جاری شده است.^۱ سپس این خلیج یا دریا با نام پارس بر صفحات تاریخ نمایان می‌گردد. داریوش بزرگ این نام را در سنگ نوشته‌ای که شرح گشایش آبراه سوئز است، بر دل سنگ‌ها جاودانه می‌کند.^۲

نئارخوس (Nearchus) دریا سالار اسکندر، در قرن چهارم پیش از میلاد، در مجموعه مشروح تاریخ سفرهای جنگی اسکندر روشن و واضح، این دریا را «پارس» می‌نامد و توضیح می‌دهد که او از رود سند به عمان آمده است و از خلیج فارس (Persikon) (Kaitas گذشته و به مصب رود فرات رسیده است.^۳ استرابون جغرافی دان یونانی متولد سده نخست پیش از میلاد نیز خلیج فارس را به همین نام نامیده و در توضیح آورده است که عرب‌ها میان خلیج عرب (یعنی دریای سرخ یا بحر احمر) و خلیج فارس جای دارند.^۴ بطلمیوس، عالم نجوم و جغرافیای قرن دوم میلادی، در کتاب جغرافیای خود که به زبان لاتین نگاشته است، این دریا را سینوس پرسیکوس (Sinus Persikus) می‌نامد که دقیقاً به معنی خلیج فارس است.^۵ در منابعی دیگر از همین نوع، خلیج فارس را آبگیر فارس (Aquarum Persico) و همچنین دریای پارس (Mare Persicum) نیز نامیده‌اند.^۶ در جغرافیای دوره ساسانی نیز این خلیج همیشه نام پارس داشته است.^۷ در کتاب‌های دوره اسلامی نیز بحر فارس، البحر الفارسی، الخلیج الفارسی و خلیج فارس، نام‌های متداول این خلیج‌اند.^۸ صفحات تاریخ نشان می‌دهد که قدرت و اهمیت خلیج فارس، بالا و پایین و فراز و نشیب داشته است، ولی تغییر نام نداشته است.

درباره نام‌گذاری، پیشینه تاریخی، موقعیت اقتصادی و سیاسی خلیج فارس، آداب و رسوم، لهجه‌های متداول در کرانه‌های آن و غیره تاکنون مطالب بسیاری نگاشته شده است، در این مقاله سعی بر این است که از دیدگاه دیگری به خلیج فارس بنگریم و از اساطیر یاری بخواهیم و جایگاه این خلیج را در تاریخ اساطیریمان جست‌وجو کنیم و بینیم دریا‌های اساطیری ما چگونه به وجود می‌آیند و در میان این دریاها، کدام یک را می‌توان با خلیج فارس به گونه‌ای همسانی داد. در سه هزاره دوم از دوران پر رمز و راز دوازده هزار ساله تاریخ اساطیری ما که به چهار دوره سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود،

۱. محمد جواد مشکور، «نام خلیج فارس» مجموعه مقالات خلیج فارس، ص ۱۱ - ۱۲.

۲. R.G. Kent, *Old Persian*, New Hawen, 1953.

۳. مشکور، همان، ص ۱۲.

۴. مشکور، همانجا.

۵. همانجا.

۶. همانجا.

۷. مارکوارت، ایوانشهر، به نقل از مشکور، همان، ص ۱۱.

۸. مشکور، همان، صفحات ۱۳ - ۲۵.



اورمزد اهریمن را با جادوی سخن خود به ناتوانی سوق می دهد و بر آن می شود که برای مقابله با شر حاکم بر هستی، آفرینش پدیده های گیتی (= مادی) را آغاز کند. او در شش نوبت یک دوران مینوی (یعنی روحانی و فراسوی)، پیش نمونه های شش پدیده اصلی آفرینش را می آفریند که عبارتند از: آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و انسان.^۱

اورمزد آفریدگان را از روشنی خویش به وجود می آورد.^۲ نخست آسمان را چون اخگری از سر خویش می آفریند.^۳ گوهر آسمان از آبگینه سفید است^۴، سنگ است و چون الماس درخشان^۵ و آب از میان این آبگینه سفید بر جهان فرو خواهد ریخت. پس از آسمان، نوبت به دومین پیش نمونه می رسد که آب است. اورمزد آب را از

۱. بُندهنش، فصل ۱۸، بندهای پنج به بعد:

Anklaaria, B.T. Zand Akasih, Bombay, 1956, P 20.

و ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۴۰ - ۴۱.

۲. مینوی خرد، پرسش ۷، بند ۸، نک: احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، انتشارات توس، چاپ سوم، به کوشش ژاله آموزگار، ۱۳۷۹، ص ۳۱.

۳. روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۳ و ۴.

Dhagbar, E.B.N. The Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913, P. 128.

و همچنین ترجمه مهشید فخرایی، مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۵۳.

۴. روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۴.

۵. مینوی خرد، پرسش ۸، بند ۷.

گوهر آسمان و به روایتی از اشک خویش می آفریند.^۱ زلال و روشن، همچون قطره‌ای به پهنای همه آب‌هایی که بعداً در زمین جاری خواهد شد. سپس به یاری آن آب، باد و باران را می آفریند و آب را در زمین به سه گونه به جلوه درمی آورد: «درون زمین»، «روی زمین»، «در هوا».^۲

در پایان سه هزاره دوم و آغاز سه هزاره سوم که یورش دوم اهریمن به آفرینش اورمزدی پای می‌گیرد، ایزد زمان به فرمان اورمزد، آفرینش را به جنبش درمی‌آورد و حمله‌های اهریمنی به پیش‌نمونه‌های گیتی آغاز می‌گردد. نخست اهریمن به آسمان می‌تازد و روشنایی آن را با تاریکی می‌آمیزد. سپس به آب یورش می‌برد و بخشی از آن را شور و بدمزه و گل‌آلود می‌سازد.^۳ تیشتر، ایزد باران به یاری می‌آید، با جام ابرگونه خود از آب‌هایی که در آغاز به عنوان پیش‌نمونه آب، آفریده شده‌اند، آب برمی‌دارد. باد آب‌ها را به آسمان می‌برد و از آسمان به زمین می‌باراند و باران بزرگ و یک ماهه تیشتری آغاز می‌گردد که طی آن نبردی بزرگ با دیو اپوش یا دیو خشکسالی در خواهد گرفت.^۴ سومین پیش‌نمونه، یعنی زمین که از هراس یورش اهریمن لرزیده است و از لرزش او کوه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌ها به وجود آمده‌اند^۵، نمناک در زیر این باران بزرگ قرار می‌گیرد و به هفت پاره تقسیم می‌شود و هفت کشور به وجود می‌آیند، یکی در میان شش پیرامون.^۶

پاره میانی که خود به اندازه شش کشور دیگر وسعت دارد، ایران ویج یا سرزمین ایران را در میان خود جای داده است و بهترین مکان است و خونیرس (= خُنیرث، خُونیره) نام دارد.^۷ خونیرس در این تقسیم‌بندی، تا حدودی نشان‌دهنده سرزمین‌های شاهنشاهی هخامنشی و برخی سرزمین‌های مجاور آن از جمله هندوستان و عربستان است.^۸ تیشتر همچنان آب را بر زمین می‌باراند و باد سه روز این آب را به جای جای

۱. روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۱۱ و بندهشن فصل Ia، بند ۷، ترجمه بهار، ص ۴۰.

۲. روایت پهلوی، همانجا.

۳. بندهشن فصل IV، بند ۱۰ و ۱۳، ترجمه بهار، ص ۵۲، گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲، بند ۳.

F. Gignoux, A. Tafazzoli, *Anthologie de Zadsparm*, Studia Iranica, N.13, Paris, 1993, P. 34-35.

و همچنین: محمد تقی راشد محصل، گزیده‌های زادسپرم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۳۷.

۴. بندهشن، فصل VI B، ترجمه بهار، ص ۴۶.

۵. بندهشن، فصل VI C، ترجمه بهار، ص ۶۵.

۶. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۳۳ به بعد، مینوی خرد، فصل ۱۵، بند ۱۰، ترجمه نفضلی، ص ۳۷، و ص ۹۲.

۷. بندهشن، فصل ۸، ترجمه بهار، ص ۷۰-۷۱.

۸. مهرداد بهار، «جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی»، از اسطوره تا تاریخ، نشر چشمه، چاپ دوم،



● زاله آموزگار (عکس از مریم زندی)

زمین می‌راند و در جنوب خونیرس، دریای بزرگ اساطیری، فراخ کرد (= وُروکَشه) را به وجود می‌آورد. این دریا که هزار چشمه در آن می‌جوشد، یک سوم زمین را فرا خواهد گرفت.^۱ این دریای بزرگ را با اقیانوس هند همسان شمرده‌اند.^۲ سپس از این آب‌ها، شش دریای کوچک‌تر بر زمین پیدا می‌گردد:

در جنوب خونیرس و ایران ویج دریایی به نام پوئیک یا پوئیدیک یا پودیک^۳ به وجود می‌آید که در آن جزر و مد است^۴ و مزه آب‌های دریایی را دارد.^۵ این دریا نیای اساطیری خلیج فارس می‌تواند باشد.^۶ سپس دریای سدویس به وجود می‌آید که میان دریای بزرگ فراخ کرد و دریای پودیک قرار دارد.^۷ این دریا را شاید بتوان با دریای عمان یکی دانست.^۸ دریای پودیک از طریق این دریا به فراخ کرد راه پیدا می‌کند.^۹

۱۳۷۷، ص ۲۰.

۱. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۱۳؛ بندهشن، فصل X، بندهای ۵-۱، ترجمه بهار، ص ۷۳.
۲. بهار، «جغرافیای اساطیری...»، ص ۲۲. ۳. در اوستا: Puitika، در پهلوی Puidig و Pudig.
۴. بندهشن، فصل X، بند ۸، ترجمه بهار، ص ۷۳.
۵. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۱۹؛ مینوی خرد، فصل ۴۳، بند ۱۴ و ۱۵؛ وندیداد، فصل ۱۸، بند ۵.
۶. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۱۷۳. ۷. بندهشن، فصل X، بند ۹، ترجمه بهار، ص ۷۳.
۸. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۱۷۳. ۹. بندهشن، فصل X، بند ۹، ترجمه بهار، ص ۷۳.

این دو دریا نیز همچون دریای بزرگ فراخ کرد در جنوب خونیرس جای دارند و به ایران ویج نزدیک‌ترند. دریای دیگری نیز در شمال خونیرس پدید می‌آید که گمرود نام دارد.^۱ و آن را با دریای خزر یکی شمرده‌اند.^۲ دریای دیگری که سیاه‌بُن نام دارد، در شمال و به سوی غرب خونیرس کشیده می‌شود^۳ و آن را با دریای سیاه و مدیترانه یکی می‌گیرند.^۴ دو شاخه دیگری از دریای فراخ کرد تبدیل به دو دریای بی‌نام می‌شوند که با توصیفی که از آنها می‌شود، یکی در شرق با خلیج بنگال همسانی می‌یابد و دیگری در غرب، دریای سرخ را به ذهن می‌آورد.^۵

پس از دریاها نوبت به رودها می‌رسد که سرچشمه در البرز دارند از دو رود بزرگ سخن به میان آمده است یکی رنگ‌ها یا ارنگ رود^۶ یا اروندرود است که دجله^۷ نیز یا تازان نیز نامیده می‌شود^۸ و با دجله همسان شمرده شده است.^۹

دیگری ونگهوی یا وه‌رود^{۱۰} است که همچون ارنگ رود از البرز سرچشمه می‌گیرد و به سوی شرق سرازیر می‌گردد و آن را با سند یکسان می‌گرفتند و بعداً با جیحون یکی شمرده‌اند.^{۱۱} در بندهشن آمده است که وه‌رود به خراسان بگذرد و به سرزمین سند رود و به هندوستان به دریا ریزد و در آنجا آن را مهران رود خوانند.^{۱۲}

از رود دائیتی یا وه دائیتی^{۱۳} نیز باید سخن به میان آوریم^{۱۴} که پیش‌نمونه‌های نخستین انسان و نخستین چهارپا در کنار آن آفریده می‌شوند و در کنار آن جان می‌دهند^{۱۵} و همچنین زردشت در کنار آن به هم‌پُرسگی اورمزد می‌رسد و وحی دین‌بهی را دریافت می‌کند.^{۱۶} این رود آب‌های تازنده را سرور است.^{۱۷} از رودی به نام درزیگ یا دراجه^{۱۸}

۱. بندهشن، فصل X، بند ۱۴، ترجمه بهار، ص ۷۴. ۲. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۱۷۳.
۳. بندهشن، فصل X، بند ۱۵، ترجمه بهار، ص ۷۴. ۴. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۱۷۳.
۵. بهار، «جغرافیای اساطیری...»، ص ۲۲. ۶. در پهلوی: Arang rod, Rang ha.
۷. در فارسی باستان tigrā، در پهلوی digital/ diglat.
۸. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۲۲. ۹. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۷۳.
۱۰. در اوستا vānghvi، در پهلوی wehrod.
۱۱. بندهشن، ترجمه بهار، ص ۱۷۳.
۱۲. بندهشن، فصل XI A، بند ۲، ترجمه بهار، ص ۷۵.
۱۳. در اوستا: vānghu daiti، پهلوی wehdaiti، هم بر رود و هم بر کوه اطلاق می‌شود.
۱۴. بندهشن، فصل XI A، بند ۷، ترجمه بهار، ص ۷۵.
۱۵. بندهشن، فصل A، بند ۱۲ و ۱۳، ترجمه بهار، ص ۴۰ و ۴۱.
۱۶. دینکرد هفتم، فصل سوم، بند ۵۱ به بعد؛ زادسپرم، فصل ۲۱، نک: تفضلی، آموزگار، اسطوره زندگی زردشت، نشر چشمه، چاپ ششم، ۱۳۸۴، ص ۸۲ و ۱۳۵.
۱۷. بندهشن، فصل XVII، بند ۱۵، ترجمه بهار، ص ۱۸۹؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۱، بند ۱.
۱۸. در اوستا Drāja و Draija، در پهلوی Daraja و Dragig.

نیز نام باید برد که در کنار خانه پوروشسب جاری بوده است و زردشت در کنار آن به دنیا آمده است.^۱ در بندهشن از رودهای بزرگ دیگری نیز سخن به میان می‌آید که همه از البرز سرازیر می‌شوند و چنین از آنها یاد می‌شود: که این بیست رود که سرچشمه آنها به البرز است، در زمین فرو شوند و در خونیرس به آشکارگی رسند.^۲ ضمناً به دو دریاچه یا چشمه - دریا نیز اشاره کنیم که بنا بر بندهشن بر روی زمین گشوده شوند که یکی را چیچست خوانند، دریاچه زرف، نمکین آب، بی تازش و بی زندگی^۳، که بر ساحلش آتشکده آذرگشسب نشینند.^۴ این دریاچه اساطیری، که کیخسرو بر کناره آن بتکده‌ها را ویران می‌کند^۵، با دریاچه ارومیه یکسان شمرده شده است. از دریاچه دیگری به نام سوور یا سوبر^۶ نیز سخن گفته می‌شود که بنا بر بندهشن در سرزمین آبرشهر، بر سرکوه توس^۷، روشن و پاک، آتش بُرزن مهر را بر کنار دارد و ناپاکی‌ها را کنار می‌نهد.^۸ حدود این دریاچه را در اطراف نیشابور فرض کرده‌اند. به دریاچه اساطیری کیانسه نیز باید اشاره کنیم که در سیستان قرار دارد^۹ و نطفه‌های زردشت را در درون خود حراست می‌کند که مادران موعودان زردشتی، با آب تنی در این آب بارور خواهند شد.^{۱۰} این دریا را با دریاچه هامون همانند کرده‌اند.^{۱۱}

فهرست دریاها و رودهای اساطیری در اینجا به پایان نمی‌رسد.^{۱۲} به اختصار کوشیدیم و تلاشی بود بر اینکه خلیج فارس را نیز در دنیای زیبای اساطیریمان جای دهیم و تاریخ این دریای نیلگون سرزمین مان را نیز به هزاره‌ها بکشانیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. وندیداد، فصل ۱۹، بند ۴؛ بندهشن، فصل XVII، بند ۱۶، ترجمه بهار، ص ۸۹.
۲. بندهشن، فصل XI، بند ۸، ترجمه بهار، ص ۷۵. ۳. بندهشن، فصل XII، بند ۲ و ۳، ترجمه بهار، ص ۷۷.
۴. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۲۴. ۵. مینوی خرد، فصل ۱، بند ۹۵.
۶. Subar یا Suwar. ۷. فصل XII، بند ۴.
۸. گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۲۴.
۹. بندهشن، فصل X، بند ۱۶، ترجمه بهار، ص ۱۷۴؛ فصل XXXIII، بند ۳۸-۳۶، ترجمه بهار، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.
۱۰. همان.
۱۱. بندهشن، فصل XXXIII، بند ۳۶ الی ۳۸، ترجمه بهار، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ و همچنین نک: دهابار، صد در نثر و صد در بندهشن، بمبئی، ۱۹۰۹، ص ۱۰۲ الی ۱۰۶.
۱۲. برای اطلاعات دقیق‌تر درباره دریاها، رودها و دریاچه‌ها نک: فصل‌های X، XI، XII، XIII، بندهشن، ترجمه بهار، صفحات ۷۳ الی ۷۸.